

ارتباط تناسب و انسجام صفات پایانی با محتوای آیات در سوره شعراء مطالعه موردی داستان حضرت موسی (ع)

دکتر عزت‌ملا ابراهیمی^۱

فاطمه قهرمانی^۲

چکیده

حکمت آمیز بودن وجود کلمات و عبارات یکی از موضوعاتی است که از دیرباز مورد توجه قرآن پژوهان بوده است. از طرفی نیاز روزافزون جامعه اسلامی به درک و فهم عمیق و نیز موشکافی کلمات و عبارات قرآنی ضرورت بررسی دقیق واژه‌های قرآنی را دو چندان می‌کند. صفات مذکور در پایان آیات نیز از این اصل پیروی می‌کنند. بررسی ارتباط صفات پایان آیات با محتوای آنها در داستان حضرت موسی (ع) در سوره شعراء موضوع اصلی این تحقیق است که به روش توصیفی - تحلیلی تدوین شده است. از یافته‌های این پژوهش استنباط می‌شود که ارتباط و تناسب صفات پایانی با آیات ممکن است به چند صورت بروز یافته باشد که عبارتند از: ارتباط با واژه پیشین، هماهنگی با محتوای همان آیه، تناسب و ارتباط با آیه قبل و بعد، پیوند با محتوای چند آیه با محتوای کلی سوره. در ارتباط صفات با محتوای خود آیه ممکن است پیوند با صدر، میانه و یا ذیل آیه باشد.

واژگان کلیدی: انسجام، تناسب، سیاق، سوره شعراء، حضرت موسی (ع).

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران mebrahimi@ut.ac.ir

۲- دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران fateme.ghahremani@yahoo.com

مقدمه

توجه به مسأله تناسب و سیاق آیات یکی از مسایلی است که همواره مورد عنایت پژوهشگران بوده است و رویکرد به آن کمکی شایان به فهم متون و آیات قرآن می‌کند. این مقاله بر آن است تا با بیان کلیاتی راجع به علم تناسب و نیز سیاق بین آیات به شناختی کلی راجع به این موضوع دست یابد و به بررسی صفات پایان آیات در داستان حضرت موسی (ع) بپردازد. هم‌چنین با جستاری گسترده در منابع تفسیری معتبر و متون علوم قرآنی هم‌چون کتاب تناسب آیات، الاتقان سیوطی و البرهان زرکشی، تفسیر فی ظلال القرآن سید قطب، تفسیر ابن عاشور، مجمع البیان و جز این‌ها، سعی می‌کند هم به لطایفی در تفسیر قرآن دست یابد و هم بر جنبه اعجاز قرآن تأکید کند؛ زیرا مفسران قرآن کریم با در نظر گرفتن اصل بنیادین انسجام و هماهنگی بین مفاهیم درون آیات، به معانی گرانباری دست یافته‌اند که بدون توجه به آن اصل، امکان دسترسی به آن‌ها وجود نداشت. این حقایق گرانسنگ در سایه ژرف‌نگری در ارتباط صدر و ذیل آیه، ذیل و انتهای آن پدید آمده‌اند. ناگفته روشن است که در این روش از اسلوب و کیفیت ترتیب قرار گرفتن آیات، بر فهم معانی آن‌ها استمداد شده است.

باید عنایت داشت که آیات قرآن که در مراحل متفاوت زمانی و مکانی، نازل شده‌اند و هر بخشی از آن مربوط به حادثه‌ای خاص بوده است، لکن مجموع آیات در ارتباط با هم و برای هدفی واحد نازل گردیده است. تناسب میان آیات امری است که هر کس که قرآن را با دقت مطالعه نماید، روابط بین آن‌ها را درمی‌یابد، گرچه که در مواردی میانشان تضاد باشد. هر سوره دارای یک وحدت موضوعی است که آن را از دیگر سوره‌ها جدا می‌کند. هم‌چنین هر سوره آغاز و پایانی نیکو دارد.

۱- پرسش‌های پژوهش

- پرسش‌هایی که در این پژوهش به آن‌ها پاسخ داده خواهد شد، از این قرار هستند:
۱. چه قواعدی برای شناخت ارتباط کلمات و عبارات قرآن وجود دارد؟
 ۲. آیا ارتباطی میان صفت مذکور در پایان آیه با محتوای آن آیه به چشم می‌خورد؟
 ۳. آیا اثبات وجود ارتباط بین صفات پایان آیات با محتوای آیات باعث اثبات اعجاز قرآن می‌شود؟

۲- پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌هایی در رابطه با سوره شعراء انجام شده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد:

- عالم فایزه، «الحجاج فی الخطاب القرآنی: سوره الشعراء نموذجًا»، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه اردن، ۲۰۰۹.
- إسماعیلی لزهرا، «الخطاب القرآنی فی سوره الشعراء دراسة فی النسیج اللغوی والدلالی»، کارشناسی ارشد، رساله دانشگاه اردن، ۲۰۱۰.
- هاشم بلخیر، «آلیات الاقناع فی الخطاب القرآنی سوره الشعراء نموذجًا»، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه الحاج لخضر، الجزائر، ۲۰۱۲.
- حسن رضایی و علی بیدگلی، «نگاه وحی به شاعر با تکیه بر سوره شعراء»، دو فصلنامه ادب عربی، سال ۵، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۲: ۵۷-۸۴.
- هدیه لویمی، «بررسی تطبیقی ترجمه های قرآنی الهه قمشه ای، آیت الله مکارم شیرازی و مصباح زاده در سوره شعراء، نمل، قصص و عنکبوت»، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید چمران اهواز، ۱۳۹۴.
- سید حسن میر یزدی، «بررسی سندی و دلالی روایات سوره شعراء، نمل و قصص در تفسیر مجمع البیان»، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه قم: ۱۳۹۵.
- از آن چه گفته شد، برداشت می گردد که تاکنون در زمینه تناسب صفات آیات در سوره شعراء و تبیین رابطه میان آن صفات الهی پژوهشی به عمل نیامده است. از این رو نگارندگان کوشیده اند تا به کمک منابع دست اول، رابطه همه صفات موجود در انتهای آیات داستان حضرت موسی (ع) در سوره شعراء، اعم از صفات الهی و غیر الهی را، با توجه به محتوای آیات تبیین کنند. لازم به ذکر است که صفات پایانی آیات فقط با محتوای آیه سنجیده نشده، بلکه با مجموعه آیات بررسی و تحلیل شده است. در بازگردان فارسی آیات قرآن از ترجمه محمد مهدی فولادوند بهره برده شده است.

۳- گزینش حکیمانه کلمات قرآن کریم

اولین تبلور اعجاز ادبی قرآن، در گزینش واژه ها است. آهنگ، صورت، مفهوم و ظرفیت کلمات متفاوت و هنر آغازین هر نویسنده یا شاعر، در انتخاب برترین واژه است. ما بر این باور هستیم که واژه های قرآنی آن چنان حکیمانه، شگفت و شایسته برگزیده شده اند که هیچ واژه ای قابل تعویض با کلمه مترادف خود نیست. «ویژگی های کلی در برگزیدن واژه های قرآنی را این گونه می توان توصیف نمود: واژه ها استوار، آشنا، خوش آوا و خوش آهنگ، عفت مند، عمیق و فراگیر،

هماهنگ با معانی و بر اساس حکمت است». (عرفان، ۱۳۷۹: ۴۵) تردیدی نیست که عامل نظم و اثره‌های قرآنی و ساختار آن به صورت جمله‌ها و ترکیب‌های کلامی و بدیع، صرفاً اعجاز وحی آسمانی و هرگز دست بشری در آن دخالتی نداشته، چنان‌که در این نظم واژگانی، هیچ‌گونه تغییر یا تحریفی در گذر زمان پدید نیامده است.

۴- راه‌های شناخت ارتباط صفات پایان آیات با محتوای آن

۴-۱: سیاق

سیاق از جمله قواعد تفسیری است که مفسران برای پرده برداشتن از ارتباط میان کلمات و جملات آیات الهی از آن بهره می‌برند. به نظر می‌رسد. نخستین دانشمندی که با لفظ سیاق از این اصل، استفاده تفسیری کرده است، محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ هجری) باشد. وی در تفسیر آیه «وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (انعام/۹۱) که می‌فرماید: «خدا را آن‌چنان که درخور او است، نشناخته‌اند» با بیان اقوالی که درباره گویندگان این سخن - مشرکان قریش و یا یهودیان مدینه - می‌نویسد: «در تفسیر این آیه، گفتار کسی که گفته است مراد از جمله و ما قدروا الله، مشرکان قریش هستند، به صواب نزدیک‌تر می‌نماید، چه این جمله در سیاق خبر دادن از ایشان است». (طبری، ۱۴۲۲: ۲۶۷/۷) در تعریف فتی این مقوله، سیوطی نیز می‌نویسد: «سیاق عبارت از رابطه میان آیه‌های قرآن به صورت عام یا رابطه خاص عقلی یا حسّی یا خیالی است». (سیوطی، ۱۳۸۰: ۱۳۹/۲)

سیاق در اصطلاح اهل ادب به طرز جمله‌بندی که برگرفته از چینش و نظم خاص کلمات است، گفته می‌شود. چنان‌که گاهی افزون بر معنای هر یک از کلمه‌ها سپس معنای جمله، معنایی دیگر را نیز برای جمله به همراه می‌آورد. (رضایی کرمانی، ۱۳۷۶: ۱۹۵) زرکشی نیز در این باره معتقد است که دلالت سیاق از بزرگ‌ترین قرآینی است که بر مراد متکلم دلالت دارد و چنان‌چه کسی آن را نادیده انگارد، در دیدگاه خود گرفتار خطا خواهد شد. به اعتقاد وی باید رأی مفسر در تفسیر بر رعایت نظم و سیاق کلام استوار گردد؛ هرچند معنای برآمده از آن با وضع لغوی ناسازگار باشد. (حسینی بحرانی، ۱۴۱۶: ۲۰۰/۲)

از سوی دیگر الفاظ همیشه یک سویه نیستند. هر واژه ممکن است توان برخوردار از معانی گوناگون را داشته باشد، در این صورت آن‌چه موجب می‌شود شنونده معنایی خاص را از میان معانی مختلف یک لفظ برگزیند و سخن گوینده را بر آن حمل کند، قرآینی پیوسته و ناپیوسته است که

پیرامون سخن وجود دارد و بی‌شک یکی از قراین پیوسته، نظم و چینش ویژه‌ای می‌باشد که گوینده به سخن خود داده است. (اوسی و میر جلیلی، ۱۳۸۱: ۲۰۲) شهید صدر در تعریف سیاق می‌گوید: «منظور ما از سیاق همه قراینی است که لفظی را که در پی شناخت آن هستیم، باز نماید خواه خود این قراین از نوع لفظ باشند مانند کلماتی که با لفظ مورد بررسی ما سخن واحد و پیوسته را تشکیل می‌دهند و خواه از نوع قراین حالیه باشند هم‌چون شرایط و پوشش‌هایی که سخن را در برگرفته‌اند و به گونه‌ای نسبت به موضوع دارای دلالت هستند». (صدر، ۱۴۱۸: ۱۰۳/۱) معرفت دیگر پژوهشگر قرآنی نیز در مورد سیاق می‌نویسد: «سیاق عبارت از سمت و سوی خاص سخن است که موجب پیوستگی و درآمیختن اجزای صدر و ذیل و میان کلام می‌گردد و سخن را به سمتی مشخص سوق می‌دهد. به این گونه، اهداف واژه‌ها و جمله‌های به کار رفته در سخن آشکار می‌گردد». (معرفت، ۱۳۹۰: ۱۰۰/۱) وی در کتاب التمهید معتقد است که «قرآن به تدریج در مناسبت‌های مختلف نازل گردید و گاهی مجموعه‌ای از آیات به مناسبتی مخصوص نازل می‌شد که لازمه آن وجود ارتباطی ذاتی بین آن مجموع آیات است. این ارتباط را در اصطلاح سیاق آیه می‌گویند». (معرفت، ۱۳۸۶: ۱۸۸/۵) برخی دیگر سیاق را فضایی عام می‌دانند که کلمه را در برگرفته است. در نظر آنان هر آن‌چه که از قراین و علائم و نشانه‌های پیرامون کلمه استنباط می‌شود، سیاق نام دارد. (حسینی، ۱۴۰۰: ۱۲۵) با این وجود «وجه ارتباط و تناسب آیات با یکدیگر و توجه به آیات قبل و بعد آیه‌ای که مفسر در صدد تفسیر آن است، سیاق نام دارد». (ایزدی مبارکه، ۱۳۷۶: ۲۱۸)

شایان یادآوری است که در تعریف‌های مذکور، بیش‌تر روی یک بخش از مفهوم سیاق تأکید شده و ابعاد دیگر آن کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است. به عبارت دیگر اکثر محققان به صدر و ذیل کلام و برخی دیگر به فضای سخن و بعضی نیز به خصوصیت واژگانی توجه داشته‌اند. در واقع سیاق در منظر آنان شبیه به یک سیستم است.

۴-۲: تناسب

یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن مسأله تناسب و هماهنگی در قرآن است که از دیرباز از زوایای مختلف، هم‌چون تناسب میان سوره‌ها، آیات، کلمات و واژگان آیه، تناسب میان الفاظ و معانی و تناسب خاتمه سوره قبل با ابتدای سوره بعد و جز این‌ها از سوی محققان مورد کنکاش و پژوهش قرار گرفته است. در میان یکی از موضوعات مهم باب تناسب که تاکنون کم‌تر به طور مستقل از

آن بحث شده؛ بلکه در اکثر مواقع در لابه‌لای کتاب‌ها و مقالات به طور پراکنده به آن اشاره شده، موضوع تناسب و هماهنگی در فواصل و پایان بندهای آیات قرآنی است. این نوع تناسب و هماهنگی که در سراسر آیات قرآنی به وفور یافت می‌شود، در واقع یکی دیگر از جلوه‌های اعجاز بیانی قرآن کریم به شمار می‌آید که در پرتو ژرف‌نگری و پژوهش در آن می‌توان به نکات و حقایق گرانسنگی دست یافت. تجلی تناسب و هماهنگی گاه در انسجام و ارتباط فواصل با صدر آیات نمود پیدا می‌کند و گاه در هماهنگی و تناسب با فواصل آیات دیگر آشکار می‌شود. زمانی نیز در معنا، لفظ، آواهای هماهنگ و سازگاری با معانی تبلور می‌یابد؛ به گونه‌ای که متغیرهای فونتیکی، هجایی و آوایی با متغیرهای معنایی در سراسر فواصل همراه و هماهنگ است. حرکت و سکون، مخارج حروف، مد و غنه، در تمامی فواصل، متناسب با سیاق معانی، مضامین و مقتضیات مربوط به سخن دگرگون می‌شود. این ویژگی در فواصل آیات قرآنی رازی از رازهای معماری و اعجاز قرآن به شمار می‌رود که هیچ ساختار ادبی یارای برابری با آن را ندارد.

تناسب در اصطلاح علوم قرآنی که از آن، گاه با تعبیر "تناسق" و "اتساق" یاد می‌شود، عبارت از دانشی است که به واسطه آن، علل چگونگی تناسب و انسجام اجزای قرآن شناخته می‌شود. محمد هادی معرفت در این باره می‌گوید: «تناسب در مورد آیات قرآن، همان ارتباط بین آیات است، اعم از این که دو آیه مربوط به هم، از نسب اربعه، عام و خاص باشند، یا عقلی و یا حسّی و یا خیالی و یا انواع دیگر علاقه‌ها و یا تلازم ذهنی، مانند سبب و مسبب، علت و معلول، شرط و جزا، و یا نظیر و دو معادل و یا دو ضدّ و یا نقیض و امثال آن». (فقهی زاده، ۱۳۷۴: ۷۷-۷۸) در منظر برهان‌الدین بقاعی «علم مناسبات قرآن، دانشی است که به آن وسیله، علل چگونگی ترتیب یافتن اجزای قرآن باز شناخته می‌شود. همین علت‌ها است که گویای اسرار بلاغی قرآن در همساز آمدن معانی آن با حال مخاطبان به شمار می‌رود. مهارت در این رشته نیز به آن وابسته است که مقاصد کلی سوره‌ها که به شناخت اهداف یکایک جمله‌های قرآنی می‌انجامد، شناسایی شوند. بر این اساس، علم مناسبات در نهایت درجه ظرافت قرار دارد و خویشاوندی و رابطه آن با دانش تفسیر، هم‌چون رابطه‌ای است که میان علم بیان و علم نحو وجود دارد». (بقاعی، ۲۰۰۶: ۵۴)

۴-۳: فرق سیاق و تناسب

اگر به طور دقیق به بررسی قضیه سیاق و مناسبت بپردازیم، خواهیم دید که نسبت بین این دو تساوی نیست بلکه عموم و خصوص من وجه است؛ زیرا دانش مناسبت شامل همه انواع مناسبت‌ها می‌شود؛ خواه مناسبت در آیه، آیه‌ها یا سوره باشد، چه در آغاز سوره‌ها و یا در پایان آن‌ها. چه مناسبت نام سوره‌ها و مقاصد آن به شمار آید یا مناسبت حروف مقطعه با محتوای سوره‌های دارای آن حروف. افزون بر این سیاق قرینه کاشف از ظهور معنا است؛ اما دانش مناسبت، عهده‌دار کشف رابطه میان مفهوم‌ها، الفاظ، عناوین و از جمله رابطه‌های بین آیه‌ها شمرده می‌شود که گاهی ممکن است این دو با یکدیگر تلاقی داشته باشند. (فاکر میدی، ۱۳۸۷: ۵۳) سیوطی تناسب و پیوند میان بخش‌های آیات را به دو شاخه، ارتباط آشکار و غیر آشکار تقسیم می‌کند.

الف- پیوند آشکار: به این معنا است که بخشی از کلام به گونه‌ای به بخش دیگر متعلق باشد که پیش از انضمام بخش دوم، سخن ناتمام به نظر می‌رسد. در چنین فرضی پیوند اجزای سخن آشکار است، مانند ارتباط میان مسند و مسندالیه. در مواردی که جمله دوم علت و سبب، تأکید، تفسیر یا بدل جمله پیشین و یا معترضه باشد، پیوند میان اجزای سخن آشکار و زودیاب است و مفسر با داشتن شروط لازم تفسیر، به سهولت پیوند را در می‌یابد. (سیوطی، ۱۴۳۲: ۱۷/۳)

ب- پیوند ناآشکار و دیریاب: این پیوند در جایی است که جمله‌ها در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و در ظاهر مستقل و گسسته از یکدیگر به نظر می‌رسند و پی بردن به ارتباط میان آن‌ها نیازمند دقت و ژرف‌نگری است. این نوع ارتباط گاه با حرف عطف و زمانی بدون آن برقرار می‌شود. اما آن‌جا که ارتباط میان دو جمله، غیر ظاهر و دیریاب باشد، قراین معنوی هم‌چون تنظیم، تضاد، موجب پیوند و ارتباط خواهند شد. برخی از دیگر قراین معنوی ارتباط عبارتند از: استطراد، حسن تخلص، انتقال، اقتضاب و حسن مطلب. (همان، ۲۸۹-۲۹۳)

در هر حال تناسب و هماهنگی در فواصل و پایان بندهای آیات قرآن را می‌توان برحسب ارتباط آن‌ها با صدر آیات، ارتباط با فواصل دیگر آیات و یا ارتباط با معانی آن‌ها به چهار بخش تقسیم کرد:

- ۱- تناسب و هماهنگی میان فواصل با صدر آیات؛ ۲- تناسب و هماهنگی میان فواصل آیات با یکدیگر؛ ۳- تناسب و هماهنگی میان فواصل و معانی آن‌ها (ارتباط آوایی- معنایی فواصل)؛ ۴- تناسب و هماهنگی میان فواصل مختلف در آیات مشابه و مکرر. افزون بر آن در میان آیات قرآنی

مواردی را می‌بینیم که فواصل آن‌ها با صدر آیات از یک تناسب و هماهنگی خاص برخوردار است که این نوع تناسب و هماهنگی را می‌توان در قالب تمکین، تصدیر، توشیح و ایغال مشاهده کرد.

۵- تناسب انواع فواصل آیات با توجه به صدر آن‌ها

۱-۵: تمکین

تمکین عبارت از این است که قبل از رسیدن به نقطه پایانی آیه، نوعی مقدمه چینی شود که فاصله و خاتمه آیه با توجه به آن، در جای خود از یک تمکن، استقرار و تناسبی ویژه برخوردار باشد؛ به طوری که هیچ‌گونه تنفر و اعوجاجی در فهم آن وجود نداشته باشد و معنای آن، وابستگی و تعلق تام و کامل به معنای کلام داشته باشد، به گونه‌ای که اگر این فواصل و آخر آیه نبود، معنای کلام، مختل می‌گشت و مقصود متکلم دچار اضطراب و تزلزل می‌شد و در نتیجه فهم کلام مشوش می‌گشت؛ برای مثال در آیه «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا» (احزاب/۲۵)، «و خداوند آنان را که کفر ورزیده‌اند، بی‌آن که به مالی رسیده باشند، به غیظ و حسرت برگرداند، و خدا جنگ را از مؤمنان برداشت و خداوند همواره نیرومند شکست‌ناپذیر است.»

همان‌طور که ملاحظه می‌شود وجه تناسب به صورت تام و کامل میان صدر و ذیل آیه آشکار است؛ زیرا رد کفار بدون این که نتیجه‌ای مطلوب از کارشان بگیرند و برطرف کردن شرّ آنان و برگرداندن شرّشان، با عزّت و قوت خداوند، تناسب دارد. در واقع صدر آیه، تمهیدی برای ذیل آن است.

۲-۵: تصدیر

تصدیر عبارت از این است که فواصل آیات با همان ماده و مبانی خودشان در صدر آیه، ذکر شده باشند که از آن به «ردّ العجز علی الصدر» هم تعبیر می‌شود؛ زیرا صدر با پایان آیه مرتبط می‌گردد و یک هدف و غرض را می‌رساند. چنان‌که «سیاق و روش در کلام نوعی جمال و صفای ویژه به آن می‌بخشد و باعث آبهت و رونق سخن می‌شود.» (معرفت، ۱۳۷۳: ۴۵-۴۶). آیه زیر که بیانگر این نوع تناسب است: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (آل عمران/۸)، «می‌گویند پروردگارا، پس از آن که ما را هدایت کردی، دل‌هایمان را دستخوش انحراف مگردان، و از جانب خود، رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگر هستی.»

۳-۵: توشیح

توشیح عبارت از این است که کلام و سخن، به گون‌های بیان شود که مبدأ و انتهای آن مشعر به مقطع و آخر آن باشد، به طوری که اگر گوینده از نطق و تکلم باز ایستد، شنونده ذیل آن را زمزمه نماید. این آرایه ادبی «تسهیم» خوانده می‌شود و در نزد علمای علم بدیع قریب‌المعنی است. در تعریف آن گفته‌اند: «پیش از فاصله در نثر و یا پیش از قافیه در شعر، چیزی می‌آورند که بر فاصله یا قافیه دلالت داشته باشد، مشروط به این که حروف روی، که حرف آخر است معلوم باشد». (باقلائی، ۲۰۱۳: ۱۴۴) بدرالدین زرکشی در این باره می‌گوید: «همین تسهیم و توشیح است که این و کعب - قاضی ابوبکر محمد بن خلف - آن را "مطمع" نامیده است؛ زیرا صدر آن شنونده را به طمع و یاد ذیل آن می‌اندازد. و این نوع سخن و کلام از عجایب بیان و بدیع و شگفتی‌های کلام است. (زرکشی، ۱۲۷۶: ۹۵) مانند آیه «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (المؤمنون/۱۴) «آن گاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را مضغه گردانیدیم، و آن گاه مضغه را استخوان‌هایی ساختم، بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم، آن گاه جنین را در آفرینش (ی) دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.» که در روایت آمده وقتی پیامبر اکرم (ص) این آیه را بر زید بن ثابت که از کاتبان وحی بود املا می‌کرد، یکی از اصحاب رسول خدا (ص) مبادرت به تحسین آن می‌کند و قبل از نزول تمام آیه، عبارت «فتبارک الله احسن الخالقین» را بر طبق ذوق خود بر زبان می‌آورد. پیامبر (ص) نیز بر او تبسم می‌کند و در خصوص علت تبسم خود به او می‌گوید که آیه، به همان عبارت تو خاتمه یافت. (بکری، ۲۰۰۴: ۲۱۱)

۴-۵: ایغال

ایغال در لغت به معنای تند رفتن و رفتن به نقاط دور است و در اصطلاح، عبارت از ختم کلام به چیزی است که معنا بدون آن تمام باشد، لکن آوردن آن نکته‌ای بر اصل معنی می‌افزاید و کلام را رونق و زیبایی می‌بخشد. بنابراین «ایغال به منزله کلام تأکیدی مبالغه آمیز است». (رجائی، ۱۳۷۹: ۲۱۳) مانند آیه «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (یس/۲۰-۲۱) «و آن گاه در این میان مردی دوان دوان از دورترین جای شهر آمد و گفت ای مردم، از این فرستادگان پیروی کنید از کسانی که پاداشی از شما

نمی‌خواهند و خود نیز بر راه راست قرار دارند پیروی کنید.» که در این آیه نیز معنای کلام بدون جمله «و هم مهتدون» خاتمه یافته و تمام شده است. زیرا انبیا (ع) به یقین هدایت یافتگان هستند، اما از باب ایغال افادهٔ زیادی ترغیب بر اتباع و پیروی از پیامبران (ع) را بیان فرموده است؛ به این معنا که ای مردم! پیامبران خود هدایت یافته‌اند و راهبر، پس از آن‌ها پیروی کنید که زبانی به شما نخواهد رسید، بلکه سود دنیا و آخرت نصیب شما خواهد شد. (هاشمی، ۱۳۷۰: ۲۲۱/۲-۲۲۲)

۶- بررسی تناسب صفات پایان آیات با محتوای آیات در داستان حضرت موسی (ع) در سورهٔ شعراء
 سورهٔ شعراء از داستان هفت پیامبر (ع) تشکیل شده است. یکی از حلقه‌های این زنجیره، حلقهٔ مربوط به حضرت موسی (ع) است. این داستان هماهنگ با موضوع سوره و با رویکردی مشخص ذکر می‌شود. رویکرد سوره، بیان فرجام تکذیب کنندگان رسالت و دلجویی از پیامبر اسلام (ص) و غم زدایی از او در برابر رنج‌ها و اندوهی می‌باشد که از رویگردانی مشرکان و از تکذیب ایشان دیده است. هم‌چنین از عنایت و رعایتی که خداوند نسبت به دعوت خود و در حق مؤمنان دارد، سخن به میان می‌آورد؛ هرچند که آنان بر خلاف دشمنان خود دارای شوکت و قدرت نباشند. «این همان موقعیتی است که مسلمانان در مکه داشتند، آن هنگام که این سوره نازل گردید.» (قطب، ۱۳۸۶: ۹۲۸/۴) صفاتی که در این پژوهش به بررسی ارتباط آن‌ها با محتوای آیات پرداخته می‌شود، عبارتند از: الظالمین، مستمعون، رب العالمین، الضالین، المسجونین، مبین، ساحر علیم، معلوم، المقربین، ساجدین، منقلبون، قلیون، العزیز الرحیم که در ذیل به توضیح جداگانه هر کدام می‌پردازیم.

۱-۶: الظالمین

«وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قَوْمٌ فِزَعُونَ أَلَا يَتَّقُونَ.» (شعراء/ ۱۰-۱۱)
 «یاد کن هنگامی را که پروردگارت موسی را ندا درداد که به سوی قوم ستمکار برو. قوم فرعون؛ آیا پروا ندارند»

این صحنه نخستین است، صحنهٔ واداشتن موسی (ع) به پذیرش رسالت، که با اعلان صفت قوم او به "ظالمین" می‌آغازد. چون آنان با کفر و ضلالت به خویشتن ستم ورزیده و به بنی اسرائیل نیز ستم نموده‌اند. چون پسرانشان را سر می‌بریدند، دخترانشان را زنده به گور می‌کردند، بنی اسرائیل را به

سخره می گرفتند، آنان را به بیگاری وامی داشتند و شکنجه می دادند. به این جهت قرآن صفت ایشان را پیشاپیش ذکر می کند و سپس آن را معین و مشخص می سازد و می فرماید: «قوم فرعون». وصف قوم فرعون به "ظالمین" اشاره به علت ارسال دارد و به حضرت موسی (ع) هشدار می دهد که مراقب این قوم با این ویژگی باشد و از طرف دیگر خشم و غضب موسی (ع) را بر می انگیزد تا این خشم را متوجه آنان کند. تقدیم صفت "ظالمین" بر صفت ذاتی آنها که باعث تکرار کلمه "قوم" هم شده است، نوعی تناسب و هماهنگی ایجاد می نماید و تأکید نیز دارد، چرا که می توانست بگوید: قوم فرعون الظالمین. (ابن عاشور، بی تا: ۱۰۳/۸) در واقع قرآن بارزترین ویژگی قوم فرعون را مدنظر قرار می دهد و به ایجاز آنان را به صفت ظلم معرفی می کند و بیان می دارد که کارهایی که بنی اسرائیل انجام می دادند عین ظلم بود که در نتیجه این ظلم، عقوبت الهی نازل خواهد شد. خداوند در ادامه آیه می فرماید: «أَلَا يَتَّقُونَ». این جمله یک جمله استیفاف بیانی است؛ زیرا وقتی خداوند به حضرت موسی (ع) دستور دعوت داد و قوم فرعون را به ظلم توصیف نمود، پرسشی در ذهن او درباره ظلم آنها شکل گرفت. پس در جواب آن پروردگار جمله ای می آورد که فرو رفتن آنها را در ظلم نشان دهد. آمدن استفهام انکاری بر نفی تقوای آنها دلالت می کند و نیز تعجب موسی (ع) را از آنها نشان می دهد.

۶-۲: مستمعون

«قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ» (شعراء/۱۲-۱۵)

«گفت: پروردگارا، می ترسم مرا تکذیب کنند و سینه ام تنگ می گردد و زبانم باز نمی شود، پس به سوی هارون بفرست و [از طرفی] آنان بر [گردن] من خونی دارند و می ترسم مرا بکشند. فرمود: نه، چنین نیست؛ نشانه های ما را [برای آنان] ببرید که ما با شما شنونده ایم»

در این بخش می بینیم که جملات قبل با گفتار «إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ» به پایان رسیده است. در آیات پیشین حضرت موسی (ع) مشکلات عظیم خود را به پیشگاه پروردگار عرض می کند و از او تقاضای قوت و قدرتی بیش تر برای تحمل این رسالت عظیم را دارد. حضرت در پیشگاه خداوند عرض کرد: پروردگارا! من از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند و پیش از آن که بتوانم رسالتم را به آخر برسانم با جار و جنجال و تکذیب های خود مرا از صحنه بیرون کنند و این بار به مقصد نرسد. به

علاوه سینه من برای انجام این رسالت وسعت کافی ندارد. از این گذشته زبان من کاملاً گویا نیست؛ لذا حضرت موسی (ع) می‌ترسید وقتی رسالت خود را به مردم ابلاغ می‌کند دچار لکننت زبان شود. (قطب، همان: ۹۳۰/۴) از این رو از خداوند تقاضا دارد که به برادرش، هارون نیز اجازه دهد تا به همراه او مأمور ادای این رسالت گردد. تا در وظیفه الهی قصوری پیش نیاید. از این گذشته حضرت موسی (ع) یکی از فرعونیان ستمگر را به هنگامی که با یک مرد بنی اسرائیلی مظلوم درگیر شده، با ضربه قاطع خود کشته بود. به همین جهت می‌ترسید که او را قصاص نمایند و به قتل برسانند. در این صورت رسالت عظیم الهی به پایان و سرانجام نمی‌رسید. در حقیقت موسی (ع) بر سر راه این مأموریت عظیم خود چالش‌هایی متعدّد پیش رو داشت که از خدا برای برطرف شدن آن‌ها کمک می‌خواست؛ مشکل‌های تکذیب، ضیق صدر، عدم فصاحت کلام و قصاص از جمله این چالش‌ها بود.

از این رو خداوند در انتهای این آیه تعبیر به "استماع" به معنای گوش کردن همراه با توجه دارد. واژه "استماع" گواهِ بر حقیقت است که خداوند تقاضای صادقانه حضرت موسی (ع) را شنید، درخواست او را اجابت کرد و شرایط مناسب را مهیا فرمود. هم‌چنین به او اطمینان بخشید و فرمود: گمان مبرید که من از شما دور هستم و جریان امر شما بر ما مخفی است؛ بلکه من با شما هستم و خوبی تقاضایتان را می‌شنوم. جمع بین "آیاتنا" و "إنّا معکم مستمعون" نیز تأکیدی برای اطمینان بخشی و قوت قلب دادن به موسی و هارون است. (ابن عاشور، بی‌تا: ۱۰۹/۸) مراد از "إنّا معکم"، امداد، یاری و پشتیبانی خداوند است. در فرایند قرآنی چنین بودنی به صورت "استماع" ترسیم می‌شود تا شدیدترین بودن و آگاه شدن را برساند. به عبارت دیگر این عبارت بر دقت رعایت و عنایت و وجود امدادرسان دلالت دارد. (قطب، همان: ۹۳۳/۴)

۶-۳: رب العالمین

«فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْ أُرْسَلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ» (شعراء/۱۶-۱۸)

«پس به سوی فرعون بروید و بگویید: «ما پیامبر پروردگار جهانیان هستیم، فرزندان اسرائیل را با ما بفرست.» [فرعون] گفت: «آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی؟»

«قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ. قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ. قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ. قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ. قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ. قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» (همان/۲۳-۲۸)

«فرعون گفت: و پروردگار جهانیان چیست؟ گفت: «پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است- اگر اهل یقین باشید.» [فرعون] به کسانی که پیرامونش بودند گفت: «آیا نمی‌شنوید؟» [موسی دوباره] گفت: «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما.» [فرعون] گفت: «واقعاً این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، سخت دیوانه است.» [موسی] گفت: «پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است- اگر تعقل کنید.»

«قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ. رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ.» (شعراء/۴۷-۴۸)

«گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم: پروردگار موسی و هارون.»
«فَلَمَّا تَرَأَى الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ. قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ.» (شعراء/۶۱-۶۲)
«چون دو گروه، همدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما قطعاً گرفتار خواهیم شد. گفت: چنین نیست، زیرا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد.»

به نظر می‌رسد واژه "رب العالمین" با سیاق جملات بعدی که میان آن‌ها فاصله افتاده، مرتبط است که داستان حضرت موسی (ع) در آیات ۱۶ تا ۱۸، ۲۳ تا ۲۸، ۴۷ تا ۴۸ و نیز ۶۱ تا ۶۲ در سوره شعراء به ترسیم آن می‌پردازد. به این نحو که حضرت موسی (ع) ابتدا صفتی را ذکر کرده تا بتواند با سخنان فرعون مقابله کند و به بیان دلایل خداشناسی بپردازد. از آن‌جا که موسی و هارون برای انجام یک وظیفه و یک رسالت الهی مبعوث شده‌اند، آن دو فرستاده پروردگار جهانیان هستند. واژه "رب العالمین" رویارویی حضرت موسی (ع) با فرعون را به وضوح تبیین می‌کند که ادعای الوهیت دارد. این رویارویی حقیقتی نیرومند و سازش ناپذیر است که آشکارا مفهوم توحید و یگانه پرستی را از همان آغاز بازگو می‌کند؛ بی آن‌که بیم و هراسی در میان باشد.

از سوی دیگر فرعون معتقد است که حضرت موسی (ع) را تربیت و بزرگ کرده است. از آن‌جا که مسأله مرتبی و پرورش دهنده از جمله مسایل اساسی در زندگی بشر است، خداوند نخست مسأله ربوبیت را مطرح می‌کند تا به طور ضمنی اعتقاد غیر واقعی فرعون را مردود و بی اساس

بداند. چه، در آیه ۱۸ سوره شعراء فرعون در قالب کاربست استفهام انکاری سعی دارد تا از موسی اقرار بگیرد و خود را پرورش دهنده وی قلمداد کند.

در ادامه آیات می‌بینیم که همان صفت انتهایی آیه ۱۶ در بطن آیات دیگر دوباره تکرار شده است؛ زیرا حضرت موسی (ع) وقتی می‌بیند فرعون متوجه جواب ضمنی او نشده، دوباره این اعتقاد را بازگو می‌کند و با تکرار کلمه "رب" به معرفی بیش‌تر پروردگار می‌پردازد و شاخصه‌های ربوبیت را بیان می‌دارد. از این رو در جواب فرعون پاسخ می‌دهد که خدایم بود که با آموختن فهم و حکمت به من، مرا پرورش داد. او تنها مرتباً بوده است (آیه ۲۱).

در ادامه آیه ۲۳، فرعون از باب تجاهل و تحقیر می‌گوید، پروردگار عالمیان که تو همگان را به سوی او فرا می‌خوانی چه ماهیت و حقیقتی دارد؟ (کاشانی، ۱۳۴۴: ۴۳۷/۶) در واقع این پرسش از سو کسی طرح شده که اصلاً خدا را قبول ندارد و گفته و گوینده را به باد تمسخر می‌گیرد. او این موضوع را به طور کلی اعجاب برانگیز و شگفت‌آور تلقی می‌کند تا به این وسیله تصور آن را ناممکن ببیند و آن سخن را از پایه قابل طرح و بررسی نداند. حضرت موسی (ع) نیز با تأکید و اصرار به تکرار دلیل خداشناسی می‌پردازد؛ زیرا فرعون معتقد بود هر کشور و سرزمینی خدای مخصوص به خود را دارد و حضرت موسی (ع) با عبارت "رب العالمین" به او می‌فهماند که همه باید تحت سیطره و به فرمان خدای واحد باشند که آسمان و زمین و آنچه بین آنها است را آفریده است. چنین آفریدگار مدبّر و نظم دهنده‌ای، شایسته پرستش است نه موجود حقیر و ضعیفی هم چون فرعون. عبارت "السموات و الأرض و ما بینهما" دلالت به ارتباط و اتصال اجزای عالم هستی به یکدیگر دارد؛ اتصالی که از وحدت تدبیر واقع در آنها و نظام جاری در آن اجزا خبر می‌دهد. چنان‌که اهل یقین از همین وحدت تدبیر، به وجود مدبّری واحد در سراسر عالم، یقین پیدا می‌کنند. (طبرسی، ۱۴۱۲: ۳۵۸/۱۸)

سؤال از حقیقت "رب العالمین" بر ناامیدی فرعون از تهویل و ترساندن حضرت موسی (ع) دلالت دارد؛ زیرا فرعون می‌دانست موسی (ع) به هیچ وجه دست از تبلیغ برنخواهد داشت. پس شروع به جدال با وی کرد و از حقیقت امری پرسید که موسی (ع) و هارون مدّعی رسالت از جانب او شده بودند. در نتیجه از حضرت موسی (ع) خواست تا حقیقت چیزی را که به "رب العالمین" توصیف کرده، بیان کند. از آن‌جا که در مناظرات طلب تفسیر و توضیح را مقدم می‌دارند، پس نکته‌ای ظریف در این مجادله نهفته است. در واقع فرعون سخن خود را با پرسش از حقیقت کسی

که موسی را مبعوث کرده، آغاز می‌کند و پاسخ موسی بیانی برای "رب العالمین" بود و از طریق شرح لفظ به تفصیل معنا پرداخت.

به تصریح صاحب کشاف و المفتاح، جواب حضرت موسی (ع) در عبارت "رب العالمین"، در بردارنده استدلال اثبات خالق واحد با نظر به آسمان‌ها و زمین و مابین آنها حاصل می‌شود و از علم به حقیقت ربّ واحد پرده بر می‌دارد. از این رو خداوند در پایان کلام خود می‌فرماید: "موقنین"، یعنی شما مستعلّه به یقین رسیدن و طالب شناخت حقایق هستید و علم به این حقایق، یقین نامیده می‌شود؛ یقین به این حقیقت که خالق آسمان‌ها و زمین و مابین آنها پروردگاری بی‌همتا است که شریکی ندارد. خطاب ضمیر جمع "موقنین" به همه حاضران در مجلس فرعون بود که حضرت موسی (ع) «آنان را در دعوت مشارکت می‌دهد تا هدف از دعوت بهتر حاصل شود و به کمال مطلوب دست یابد». (ابن عاشور، بی تا: ۱۱۷/۸)

همان گونه که گفته شد فرعون خود را خدای مردم می‌دانست. از این رو وجود خدایی جز او، یا پرستش خدایی دیگر از جانب مردمی که بر آنها سیطره داشت، امری غریب به نظر می‌رسید. عبارت "رب العالمین" گویای این حقیقت است که این جهان به صورت اتّفاقی و از روی صدفه پدید نیامده است، بلکه خداوندی واحد سرتاسر جهان هستی را آفریده است که همه تحت سیطره او قرار می‌گیرند. از طرف دیگر فرعون بت می‌پرستید و معبودی مشخص داشت. ولی معبود او ربّ الأصنام بود، نه "ربّ العالمین"؛ لذا این عبارت تعجب فرعون را برمی‌انگیخت و به طرح مفهوم ربوبیتی گسترده بر همه عالم هستی در مبارزه با ربوبیت فرعون و امثال وی می‌پرداخت. (فضل الله: ۱۴۱۹: ۱۱۳/۱۷) این پاسخ موسی (ع) با تجاهل فرعون نیز سنخیت دارد، یعنی پروردگار این جهان، از چنان هیمنه‌ای برخوردار است که سلطه، قدرت، آگاهی و بینش فرعون به آن نمی‌رسد. پس آن چه فرعون ادعا می‌کند در این خلاصه می‌شود که او خداوندگار این ملت و این بخش از سرزمین وادی نیل است و بس. این هم ملک و مملکت ناچیزی است، بسان ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین و میان آن دو. پاسخ موسی (ع) به فرعون گواه بر حقارت و ابطال ادعای فرعون دارد و او را به نگرستن در این جهان هراس‌انگیز و اندیشیدن درباره کسی وامی‌دارد که خداوندگار مطلق است.

در ادامه سوره حضرت موسی (ع) هم چنان به مدارا سخن می‌گوید و به تأکید و تکرار دلیل خداشناسی خود می‌پردازد و همان وصفی را که در آغاز دعوت خود بیان داشته، تکرار می‌کند. از

آن‌جا که فرعون ادعای خدایی نسبت به مردم عصر خود داشت، حضرت موسی (ع) نیز می‌گوید: او پروردگار شما و پدران نخستین شما است، او خدای همهٔ مردمان و اعصار می‌باشد (آیه ۲۶). حال آن‌که فرعون در زمان‌های گذشته نمی‌زیست و نمی‌توانست ادعا کند که خدای پدرانشان نیز بوده است. (خزاعی نیشابوری، ۱۳۶۶: ۳۱۵/۱۴) این سخن با ادعای فرعون و احوال و اوضاع وی تناسبی بیش‌تر دارد. از این رو موسی (ع) نیز با این سخن به مقابله با فرعون می‌رود و به او می‌گوید که خداوندگار جهانیان، پروردگار او نیز هست و او بنده‌ای از بندگاران پروردگار جهانیان است و آن‌گونه که در میان قوم خود ادعا می‌کند، خداوندگار ایشان نیست. گذشته از این خداوند جهان، پروردگار نیاکان پیشین او نیز بوده است.

این آیه به منزلهٔ جواب موسی (ع) در برابر تعجب فرعون از سکوت اطرافیانش است. از آن‌جا که فرعون خطابش را از موسی (ع) به اطرافیانش برگردانده بود، موسی (ع) نیز خطاب خود را متوجه آن‌ها ساخت. زمانی که موسی (ع) دید فرعونیان با استدلال خلقت عوالم هستی به وسیلهٔ خدا که بزرگ‌ترین دلیل بر وجود خدا است، قانع نشده‌اند، به استدلال دربارهٔ خلقت خود و پدرانشان پرداخت که خداوند آن‌ها را از عدم و نیستی آفرید و پس از وجود، از بین برد. زیرا اوضاع و احوال خود آن‌ها نسبت به خالقیت خالقشان برای آن‌ها قابل فهم‌تر و قابل استدلال‌تر بود. استدلال اوّل که استدلال به خالق بود، یک استدلال کلی است و استدلال دوم به خاطر قابل فهم‌تر بودنش آورده شده است؛ زیرا بسیاری از عقلا، فلاسفه و اندیشمندان قادر به درک آسمان‌ها و احوال هستی نیستند؛ اما همه خلقت پدران خود و مرگ آن‌ها را مشاهده کرده‌اند. بنابراین موسی (ع) از این طریق به اثبات الوهیت پرداخت. زیرا نفی قدم بودن خداوند، در واقع نفی قدم بودن خود و آبا محسوب می‌شود (ابن عاشور، همان). اضافهٔ "آباء" به ضمیر "کم" و نیز به صفت، نشان دهندهٔ عمومیت آن است.

حضرت موسی (ع) در ادامه دلیلی دیگر را برای وحدانیت خدا ارائه می‌دهد و می‌فرماید: «ربّ المشرق و المغرب و ما بینهما إن کنتم تعقلون». مشرق و مغرب، این دو پدیدهٔ بزرگ هستی، به گونه‌ای هستند که فرعون و سایر زورمداران دنیا جرأت نمی‌کنند ادعای خلقت آن را داشته باشند و یا در آن تصرف کنند. پس موسی (ع) با طرح این موضوع احساسات فرعونیان را بر می‌انگیزد، خرده‌هایشان را به کار می‌اندازد و آن‌ها را دعوت به تفکر و تعقل می‌کند.

جمله «إن كنتم تعقلون» در آیه تذییل دارد و عبارتی تنبیهی است تا آن‌ها عاقلانه بنگرند و استدلال‌ها را درک کنند. در واقع می‌فرماید: اگر عقل خود را به کار ببندید، متوجه حقیقت سخنان من می‌شوید. این کلام در برابر سخن فرعون که گفته بود «إن رسولکم لمجنون»، آمده و عقل در مقابل جنون قرار گرفته است. حضرت موسی (ع) نخست با فرعون به نرمی سخن گفت. اما وقتی فرعون او را به جنون توصیف کرد، با خشونت پاسخ سخن او را داد. (ابن عاشور، بی‌تا: ۱۲۱/۸)

در پایان مبارزه موسی (ع) و فرعون، ساحران به همان ویژگی "رب العالمین"، که موسی (ع) در ابتدا بیان داشته بود، اقرار کردند و به پروردگار جهانیان ایمان آوردند: «قالوا آمنا برب العالمین» * رب موسی و هارون». در واقع، جادوگران در هنری که با آن زیسته و در آن مهارت یافته‌اند، نهایت جدّ و جهد خود را به کار بردند؛ اما دیدند عصای موسی (ع) همه ترندها و دروغ‌های جادوگرانه آن‌ها را با سرعت و قدرت تمام بلعید و هیچ اثری از آن برجای نگذاشت. اگر معجزه موسی (ع) نیز سحر بود، بایستی ریسمان‌ها و چوگان‌های جادوگران برجای می‌ماند. اما اثری از ابزارهای دروغین آن‌ها باقی نمانده بود. به این ترتیب جادوگران نتوانستند، از اعتراف و اقرار به حقیقتی روشن دست بردارند؛ زیرا آن‌چنان واضح بود که جای جدال و ستیزی باقی نمی‌گذاشت. جادوگران از همه مردمان سزاوارتر به اعتراف و اذعان به معجزه حضرت موسی (ع) هستند و کاملاً دریافته‌اند که آن حقیقتی است که دل‌هایشان را تسخیر کرده و آن را دگرگون ساخته است. (قطب، ۱۳۸۶: ۹۴۲/۴) از این رو بی‌آن که اراده‌ای داشته باشند، زبان‌شان به گفتار درآمد و آشکارا و بی‌پرده به وحدانیت پروردگار گواهی دادند: «آمنّا برب العالمین»

حضرت موسی (ع) با اطمینان از ربّ خود سخن به میان می‌آورد و یقین دارد که خدا او و یارانش را کفایت خواهد کرد. چنان‌چه در آیه ۶۲ می‌بینیم وقتی بنی اسرائیل مضطرب شدند، موسی با اطمینان خاطر و با قاطعیت تمام گفت که خداوند راه را به او نشان خواهد داد و او و یارانش نجات خواهند یافت. پس درمی‌یابیم که افزون بر تعلیم فهم و حکمت، هدایت نیز از شؤون ربوبیت است «ان معی رتبی سیه‌دین»، بنابراین وجه تناسب وصف "رب العالمین" را به چند دلیل می‌توان بیان کرد:

اول: این که ادعای فرعون در تربیت و پرورش موسی (ع) را ردّ کند و اثبات نماید که هدایتی که با علم و حکمت بوده، تربیت حقیقی و هدایت است؛

دوم: آن که خدایی می‌تواند راه را به بندگانش نشان دهد که همه هستی از آن او است؛ لذا دریا که یکی از پدیده‌های این جهان است، سبب نجات موسی (ع) و یارانش می‌شود. پس شایسته است تا واژه پرورش دهنده جهان در آیه ذکر شود. در واقع می‌بایست در مقابل تجاهل و تحقیر فرعون از صفتی استفاده کرد که به خوبی بیانگر دلایل توحید و خداشناسی باشد، اجزای مختلف هستی و الهه‌های متعدّد آن را تحت سیطره خود درآورد و مفهوم گسترده ربوبیت را طرح کند؛ سوم: این که بایستی با اثبات خداوندی پروردگار در زمان‌های گذشته و زمان پدرانشان، الوهیت فرعون را زیر سؤال ببرد؛

چهارم: ویژگی "رب العالمین" از آن جا که دربردارنده یک مفهوم عام راجع به خدا است و قدرت، رحمت، عظمت و بسیاری از ویژگی‌های خداوند را شامل می‌شود، نوعی اعتماد به نفس در پیروان و عبادت کنندگانش پدید می‌آورد. همان طور که چنین حسن اعتماد و توکل در حضرت موسی (ع) دیده شد؛

پنجم: آن که موسی (ع) باید از واژه‌ای جامع برای خداوند استفاده می‌کرد تا وقتی کافران وقتی در آینده به آن اقرار کنند، درواقع به تمام شاخصه‌های توحید اقرار کرده باشند.

۶-۴: الضالین

«قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالِ فَعَلْتَهَا إِذَا مِنَ الضَّالِّينَ فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُزْسَلِينَ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ.» (شعراء/۱۸-۲۲)

«[فرعون] گفت: «آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی؟ و [سرانجام] کار خود را کردی، و تو از ناسپاسان هستی.» گفت: «آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم، و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد. و [آیا] این که فرزندان اسرائیل را بنده [خود] ساخته‌ای، نعمتی است که منتش را بر من می‌نهی؟»

در این آیات، فرعون حضرت موسی (ع) را به تنهایی مورد خطاب قرار می‌دهد. چه، از تفصیل کلام موسی (ع) می‌توان فهمید که تنها وی پیام‌آور اصلی است و هارون برای کمک به او آمده است. در آیه ۲۰ سوره شعراء، موسی (ع) کلام خود را با اقرار به مأموریتش آغاز کرد تا فرعون

بداند که سخن او هیچ تأثیری در موسی (ع) ندارد. جواب "ألم نرتك فينا" به تأخیر افتاد. چون موسی (ع) می‌داند که در مقام اقتضار است. از این رو خود را در برابر دو مقام پاسخگو می‌داند؛ نخست در برابر خدا و دوم در برابر فرعون. از آن جا که پروردگاری بلند مرتبه‌تر از فرعون او را به پیامبری فرستاده و مقام خداوند بسیار رفیع‌تر و مهم‌تر از فرعون است، پس ابتدا درباره گنااهش سخن می‌گوید و به جواب کلامی مهم‌تر از سخن فرعون، یعنی "و فعلت فعلتك" می‌پردازد و خود را در زمره "الضالین" قرار می‌دهد که مراد از آن معنای مشهور ضلال (فساد) در زبان عربی است و منظور آن است که خشم، او را از رعایت حرمت نفس و حفظ نفوس دیگران که یک قانون کلی و جزء لا ینفک طبیعت بشری است، بازداشت. هم‌چنین ممکن است به معنای ضلال طریق و گم کردن راه باشد، یعنی در آن روز به خاطر عدم وجود شریعت راه حق را از بیراهه باز نمی‌شناخت، در این صورت ضلال به معنای جهالت است؛ مثل آیه «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» (ضحی ۷)، «و تو را گمراه یافت پس راهنمایی و هدایت کرد»

در هر دو صورت جواب موسی (ع) به صورت تقریر اعتراف به کار رفته است و "الضالین" خواندن خود نخست نوعی اظهار ضعف در برابر قدرت مطلق پروردگار و طلب عفو و بخشش از او به شمار می‌رود. دوم عواقب پس از آن را از جانب فرعون باطل می‌کند. چون ممکن بود فرعونیان از این کار موسی (ع) به عنوان حجتی برای تکذیب رسالت وی استفاده کنند. موسی (ع) با این جواب احتمال دوم را رد می‌کند و با سخن فرعون که او را از کافران دانسته بود، به مقابله برمی‌خیزد. کلمه "إذن" نیز حرف جواب و جزا است که "فعلتها" بر آن مقدم شده و کنایه از عدم ترس موسی (ع) از اقرار است. چون هدف فرعون از ایراد این کلام، تهدید موسی (ع) بوده و موسی با اعتراف به عملش، جواب تهدید او را از طریق قول به موجب، داده است. تعبیر به "الضالین" در انتهای آیه نیز علت عدم ترس او را بیان می‌دارد. طبق نظر برخی از مفسران ممکن است کلمه "إذاً" در اصل "إذ" و ظرف باشد که در صورت حذف مضاف الیه به این شکل نوشته می‌شود؛ یعنی در اصل چنین بوده است: «فعلتها إذ ریتنی». این ظرف متعلق به "فعلت" و مضاف الیه به دلیل دلالت عامل بر آن حذف شده است؛ در واقع این گونه بوده است: «فعلتها زمناً فعلتها». (ابن عاشور، بی‌تا: ۱۱۳/۸) از سوی دیگر "الضالین" در برابر صفت "الکافرین" آورده شده است. حضرت موسی (ع) می‌فرماید من از کافران نیستم؛ بلکه از جاهلان بودم که اکنون خداوند مرا هدایت فرموده است.

۵-۶: المسجونین

«قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهَا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ.» (شعراء/۲۹)

«[فرعون] گفت: «اگر خدایی غیر از من اختیار کنی قطعاً تو را از [جمله] زندانیان خواهم ساخت.»

وقتی فرعون دید حضرت موسی (ع) در اثبات ادعای نبوت خود ثابت قدم است، از استدلال، احتجاج و ترساندن او دست برداشت تا به این گونه از بیخ و بن خط بطلانی بر ادعای او کشد. "لام" در ابتدای کلام، موطنه قسم است تا تأکید کند که انتهای کلام حتماً رخ خواهد داد؛ لذا وصف انتهایی کلام "المسجونین" به عنوان تهدید و وعیدی است که چاره‌ای از تحقق آن نیست و بی‌گمان اتفاق خواهد افتاد. خداوند می‌توانست به جای جمله «لأجعلنک من المسجونین»، عبارت "لأسجنک" را بیاورد. اما شیوه اطناب کلام را برگزید تا تهدیدی جاتی‌تر احساس شود و با ثبوت اسم زمان زندانی شدن را به طوری عمیق‌تر نشان دهد. حرف اضافه "من" بر این معنا دلالت دارد که تو را هم چون یکی از کسانی که در زندان هستند، قرار می‌دهم. مقصود این است که ترس و خوف زندان را برای موسی (ع) به تصویر کشد و یادآوری کند که این زندان قطعی است، گریزی از آن نیست و زمان آن هم مشخص نشده است.

۶-۶: مبین

«قَالَ أَوْلُوْا جُنُوكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ.» (شعراء/۳۰-۳۳)

«گفت: «گر چه برای تو چیزی آشکار بیاورم؟» گفت: «اگر راست می‌گویی آن را بیاور.»

پس عصای خود بیفکند و به ناگاه آن اژدری نمایان شد. دستش را بیرون کشید و ناگهان آن برای تماشاگران سپید می‌نمود.»

در آیات قبل چگونگی برتری منطق موسی (ع) بر فرعون توضیح داده شده است. وی به حاضران نشان داد که تا چه حد آیین او متکی به عقل و منطق بوده و ادعای فرعون، سست و واهی است. وقتی فرعون با تکیه بر قدرت تهدید به زندان و مرگ می‌کند، این جا است که موسی (ع) نیز باید روشی جدید را در پیش گیرد تا فرعون را در این صحنه نیز ناتوان و درمانده سازد. از این رو حضرت موسی (ع) نیز بر قدرت، آن هم قدرت الهی که از معجزه سرچشمه می‌گیرد، تکیه می‌کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۲۱۵/۱۵) فقط قدرت الهی می‌تواند تا این حد "مبین" و هویدا باشد.

بنابراین لفظ "مبین" را می‌آورد تا بیان دارد که این بار چیزی را ارایه خواهد کرد که چنان روشن و آشکار است که حتی فرعون هم آن را می‌پذیرد و حقیقت را برای او آشکار می‌سازد. فرعون انتظار داشت که موسی (ع) به بحث و جدل با او بپردازد و با بازی با الفاظ و برانگیختن احساسات، به او پاسخ دهد. اما واژه "مبین" در انتهای این آیه بیانگر شیوه مبارزاتی نوینی است که برای فرعون هیچ حجتی جز تهدید برای رد این شیوه باقی نگذاشت. (فضل الله، ۱۴۱۹: ۱۷/۱۲۴). از این رو می‌بینیم که فرعون در آیه بعد با بازگو کردن یک سخن احتمالی، از تصریح به معجزه موسی (ع) خودداری می‌کند. در واقع با جمله «فأت به إن كنت من الصادقين» نشان می‌دهد که احتمال صدق موسی (ع) و معجزه او از نظر فرعون فرضی ضعیف است؛ چرا که "إن" شرطیه دربردارنده ایهامی نسبت به این موضوع است که خیر، خبر قطعی نیست و برای نشان دادن احتمالی بودن تحقق این معجزه آمده است. (ابن عاشور، بی تا: ۱۲۳/۸)

اما واژه "مبین" از آن جهت که متعدی است، به معنای روشن و آشکار کردن نبوت و رسالتی (قرشی، ۱۳۷۷: ۷/۳۴۳) آمده است که حضرت موسی (ع) در آیه‌های قبلی مدعی آن بود. این واژه دلیلی بر صدق رسالت حضرت است و نشان می‌دهد که او فرستاده‌ای از جانب خدا است. آمدن کلمه "مبین" به عنوان صفت برای "ثعبان" نیز از آن جهت است که زیاده‌المبانی دلالت بر زیاده‌المعانی می‌کند و این صفت دلالت بر شدت ظهور دارد. ولی در تفاوت بین واژه "مبین" که یک بار صفت "شیء" و با دیگر وصف "ثعبان" قرار گرفته، باید گفت که در این آیات کلمه "مبین" جناس دارد نه ایطاء، چون تکرار لفظ با تکرار معنا همراه نیست.

۶-۷: سَحَارِ عَلِيمٍ

«فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ. وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ. قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ. يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ. قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ. يَا تُؤَكُّ بِكُلِّ سَحَارٍ عَلِيمٍ.» (شعراء/۳۲-۳۷)

«پس عصای خود بیفکند و به ناگاه آن اژدری نمایان شد. دستش را بیرون کشید و ناگهان آن برای تماشاگران سپید می‌نمود. [فرعون] به سرانی که پیرامونش بودند گفت: «واقعاً این ساحری بسیار دانا است. می‌خواهد با سحر خود، شما را از سرزمینتان بیرون کند، اکنون چه رأی می‌دهید؟» گفتند: «او برادرش را در بند دار و گردآورندگان را به شهرها بفرست، تا هر ساحر ماهری را نزد تو بیاورند.»

در این صحنه حضرت موسی (ع) رو در روی فرعون می‌ایستد و معجزات خارقالعاده خود را به رخ او می‌کشد و همگان را به هول و هراس می‌اندازد. فرعون نیروی عظیم معجزه الهی را درک کرده و به موقعیت تضعیف شده خود واقف شده بود؛ لذا خواست مقاومت کند و به فریب اطرافیانش بپردازد. از این رو به رقیب‌هراسی دست زد تا تأثیر معجزه‌های موسی (ع) که همگان را به لرزه و خوف افکنده بود، خنثی سازد. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۲۱۶/۱۵)

از این سخن فرعون که به اطرافیان خود می‌گوید «إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» (شعراء/۳۴)، اقرار و اعتراف به عظمت معجزه موسی (ع) کاملاً نمایان است، هرچند که آن را سحر و جادو قلمداد می‌کرد و آورنده معجزه را ساحر و جادوگری بس آگاه می‌نامید. (قطب، ۱۳۸۶: ۹۳۹/۴)

واژه "علیم" بر وزن فعلیل معنای مبالغه دارد و معنای ثبوت نیز از آن برداشت می‌شود. فرعون برای آن که بگوید موسی (ع) اطلاعاتی کامل از علم ساحری دارد و مهارتی خاص در این زمینه یافته است، از لفظ "علیم" استفاده می‌کند. فرعون پس از دیدن دو معجزه حضرت موسی (ع) مغلوب شد و از ترس آن که مبدا اطرافیانش از گرد او پراکنده شوند و از دین موسی (ع) پیروی کنند، به کاربرد تزویر و حيله متوسل شد. (کاشانی، ۱۳۴۴: ۴۴۱/۶) چه، در آن زمان جادوگری بسیار رواج داشت و او می‌خواست امر را بر اطرافیان خود مشتبه سازد. پس به طور خلاصه باید گفت که هدف فرعون از توصیف موسی (ع) به "علیم" از آن جهت بود که می‌خواست با تکیه به مسئله رایج در زمان خود، اعجاز موسی (ع) را رد کند. بنابراین او را موصوف به نهایت علم زمان خود، یعنی علم سحر کرد.

۶-۸: معلوم

«فَجَمَعَ السَّحَرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ. وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ. لَعَلْنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ.» (شعراء/۳۸-۴۰)

«پس ساحران برای موعد روزی معلوم گردآوری شدند و به توده مردم گفته شد: «آیا شما هم جمع خواهید شد؟ به این امید که اگر ساحران غالب شدند از آنان پیروی کنیم؟»

با اندکی تأمل می‌توان فهمید که میان عبارت "یوم معلوم" و آیات قبل و بعد، تناسب و ارتباطی عمیق و دقیق وجود دارد. همان طور که از آیات قبل فهمیده شد، این مبارزه هم برای فرعون حایز اهمیت بود و هم برای حضرت موسی (ع). در واقع ماحصل آن همه تحلی‌گری و مبارزه طلبی لفظی و عملی در عبارت "یوم معلوم" به بار می‌نشیند. پس طبیعی بود که هر دو طرف برای نیل به

هدف، تمام تلاش خود را به کار بندند. این رسالت آن قدر اهمیت داشت که باید یک روز و یک زمان مشخص برای آن تعیین می‌شد تا بهتر به اهداف مورد نظر خود دست یابد. از سوی دیگر مأموران فرعون با معین شدن "یوم معلوم" با دقت نظری بیش‌تر کار خود را شروع کردند و از مردم خواستند که در این روز مشخص افرادی فزون‌تر حاضر شوند. منظور از "یوم معلوم" آن‌چنان که از آیات سوره اعراف استفاده می‌شود یکی از روزهای عید معروف مصریان بود که موسی (ع) آن را برای مبارزه تعیین نمود، با این هدف که در این روز مردم فرصتی بیش‌تر برای حضور در صحنه داشته باشند. زیرا او اطمینان به پیروزی خود داشت. از این رو می‌خواست تا قدرت آیات الهی و ضعف فرعون و پیروانش را بر همگان آشکار سازد و نور ایمان در دل‌های مردمانی فراوان‌تر بدرخشد. فرعونیان نیز فرصت داشتند تا از قبل ساحران را برای چنین روزی آماده کنند و در موعد معین به میدان مبارزه گسیل دارند. گذشته از این اوصاف پایانی آیه، یعنی "مجتمعون" و "الغالبون" نیز هر دو در این روز مشخص اتفاق می‌افتد تا انسجام و پیوندی محکم بین آیات برقرار شود.

قرآن از مردم نیز برای حضور در این میدان مبارزه دعوت می‌کند و خطاب به آنان می‌گوید: آیا شما در این صحنه اجتماع می‌کنید؟! «و قیل للناس هل أنتم مجتمعون». این تعبیر نشان دهنده آن است که مأموران فرعون در این زمینه بسیار حساب شده کار می‌کردند. آن‌ها می‌دانستند که اگر مردم را مجبور به حضور کنند، ممکن است واکنش منفی نشان دهند؛ زیرا انسان‌ها از روی فطرت از اجبار گریزان هستند؛ لذا گفتند چنان‌چه تمایل دارید، در این جلسه حضور پیدا کنید. به طور قطع این طرز بیان ملائم، افرادی بیش‌تر را به جلسه می‌کشاند. هم‌چنین به مردم گفته شد اگر در این رویارویی قدرت، ساحران پیروز شوند، پیروزی آن‌ها در واقع پیروزی خدایان است. پس مأموران فرعون می‌بایست آن‌چنان صحنه کارزار را گرم کنند تا دشمن خدایانشان برای همیشه از میدان مبارزه بیرون رانده شود: «لعلنا نتبع السحرة إن كانوا هم الغالبین». بدیهی است که حضور تماشاچیان بیش‌تر، از یک سو مایه دلگرمی انسان و تقویت روحیه او می‌شود و او را به تلاش افزون‌تر وامی‌دارد و از سوی دیگر از همان آغاز مبارزه، در دل حریف ایجاد رعب و وحشت می‌کند. در صورت پیروزی نیز می‌تواند چنان جنجالی به پا کند که برای همیشه دشمن او منزوی شود. (مکارم شیرازی، همان: ۲۲۱/۱۵) به این سبب موقعیت ایجاد می‌کرد تا روز معلوم و مشخص برای انجام مبارزه انتخاب شود.

۹- المقربین

«فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَأَجُزُا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ. قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ. قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ. فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ. فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ.» (شعراء/۴۲-۴۵)

«گفت: «آری، و در آن صورت شما حتماً از [زمره] مقربان خواهید شد.» موسی به آنان گفت: «آنچه را شما می‌اندازید بیندازید.» پس ریسمان‌ها و چوبدستی‌هایشان را انداختند و گفتند: «به عزت فرعون که ما حتماً پیروز هستیم.» پس موسی عصایش را انداخت و به ناگاه هر چه را به دروغ بر ساخته بودند، بلعید.»

با توجه به انتهای آیه ۴۲ و لفظ "المقربین" می‌توان به حساسیت رسالت حضرت موسی (ع) و شدت مقابله فرعون با حقانیت و خداپرستی پی برد. هنگامی که ساحران نزد فرعون آمدند و او را سخت در تنگنا دیدند، به این فکر افتادند تا از موقعیت خود بهترین استفاده را ببرند و امتیازهایی بیش‌تر از فرعون دریافت کنند. از این رو به فرعون گفتند: اگر پیروز شویم آیا برای ما پاداش قابل ملاحظه‌ای خواهد بود؟ «فلما جاء السحرة قالوا لفرعون أئن لنا لاجراً إن كنا نحن الغالبين». فرعون که سخت در بن بست گرفتار بود، از سر درماندگی حاضر شد تا امتیازهایی زیاده‌تر به آن‌ها دهد. از این رو بلافاصله گفت: آری هر چه بخواهید، به شما می‌دهم و شما در این صورت از مقربان درگاه من خواهید بود! «قال نعم و إنكم إذا لمن المقربين». این تعبیر نشان می‌دهد که نخست تقرب به دربار فرعون تا چه حد در آن محیط و جامعه اهمیت داشته که او به عنوان یک پاداش بزرگ از آن یاد می‌کند. «در حقیقت پاداشی از این بالاتر نیست که انسان به قدرت مطلوبش نزدیک گردد». (مکارم شیرازی، همان: ۲۲۲/۱۵) دوم بیانگر این مطلب است که پیروزی بر حضرت موسی (ع) چقدر برای فرعون امر حیاتی بوده که او علاوه بر مال و ثروت قابل توجه، پاداشی به این مهمی برای ساحران در نظر می‌گیرد.

البته جای بسی تعجب است که فرعون به جادوگران وعده عطای امتیاز بیش‌تر می‌داد تا آن‌ها را از مقربان درگاه خود گرداند؛ فرعون می‌داند که به گمان خود فرمانروا و خداوندگار مصریان بود، کوچک‌ترین حمایتی از جانب آن‌ها نمی‌شد. از این رو تنها با تطمیع می‌توانست بر آنان تسلط یابد. (قطب، همان: ۹۴۱/۴) در واقع هدف فرعون از این پاداش به طمع انداختن ساحران بود. صاحب تفسیر اطیب البیان نیز معتقد است که فرعون به ساحران گفت شما را از درباریان خود قرار می‌دهم تا آن‌ها به طمع جاه و مقام، تمام تلاش خود را به کار گیرند. در نتیجه آن‌چنان از قدرت سحر خود

استفاده کردند که از زمان آدم تا آن زمان چنین سحری واقع نشده بود. (طیب، ۱۳۶۹: ۲۸/۱۰) خداوند نیز در آیات ۷۰-۷۱ سوره طه به عظمت سحر آنها اشاره می‌کند و می‌فرماید: به قدری عظمت داشت که موسی (ع) ترسید، بنابراین باید گفت که تطمیع ساحران به "المقریین" برای این هدف بود که کار جادوگری به بهترین نحو انجام شود.

نکته‌ای دیگر که می‌توان از صفت "المقریین" دریافت، مهارت و زبردستی ساحران و یقین آنها به پیروزی در میدان رقابت است. چنانچه این پیروزی حاصل نمی‌شد، هرگونه مجازاتی از جانب فرعون محتمل بود؛ اما ساحران چون از زبردست‌ترین جادوگران بودند و به توانمندی خود و نیروی سحرشان اطمینان کامل داشتند، غلبه خود را امری مسلم می‌دانستند. به این جهت از فرعون درخواست پاداشی درخور توجه کردند. فرعون نیز از فرط علاقه‌ای که به پیروزی خود و شکست موسی (ع) داشت، قرب به بارگاه خود را که بزرگ‌ترین مقام آن دوره به شمار می‌آمد، به عنوان پاداش ساحران مطرح کرد. (امین، ۱۳۶۱: ۲۴۰) همان طور که در آیات بعد می‌بینیم فرعون با کاربرد تأکیدهای فراوان، خود را از فاتحان قطعی میدان رقابت معرفی می‌کند. از سوی دیگر ساحران نیز وقتی وعده فریبنده فرعون را دیدند، در انجام کارشان مصمم‌تر شدند و از پیروزی حتمی خود خبر دادند: «إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ». ساحران کوشیدند تا با ایجاد رعب و وحشت در دل موسی (ع)، زمینه شکست او را فراهم سازند. چون به خوبی می‌دانستند که «تضعیف روحیه رقیب، بزرگ‌ترین عامل پیروزی آنها خواهد بود». (ابن عاشور، بی‌تا: ۱۲۷/۸) به این جهت است که در آیه از ادات تأکید پی در پی استفاده شده است.

از آن چه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت که آمدن صفت "المقریین" در آیه به دلایل زیر بوده است:

- ۱- دلیلی قاطع بر ترس فرعون از اثبات حقایق موسی (ع) بود؛
- ۲- مهم‌ترین مقام و پاداش آن زمان، تقریب به دربار فرعون به شمار می‌رفت؛
- ۳- تطمیع ساحران با این مقام ارزشمند، منجر به گرفتن نتیجه‌ای بهتر از هدف می‌شد؛
- ۴- نشان از اطمینان قطعی ساحران به پیروزی داشت. چه، در غیر این صورت هرگز طلب پاداش از فرعون نمی‌کردند؛ زیرا به وضوح می‌دانستند که در صورت عدم موفقیت، جان خود را از دست خواهند داد.

۶-۱۰: ساجدین

«فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ. قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ. رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ.» (شعراء/۴۶-۴۸)

«در نتیجه، ساحران به حالت سجده درافتادند. گفتند: «به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم: پروردگار موسی و هارون.»

مردمان حاضر در صحنه دیدند که چگونه جادوگران به نام فرعون و برای حفظ عزت و آبروی او هر آنچه را که در توان داشتند، فرو انداختند و هر نیرنگی را که می‌دانستند، به کار بستند، اما در نهایت به شکست تن دادند تا آنجا که در برابر عظمت موسی (ع) و معجزات الهی به سجده افتادند و پرستش و بندگی فرعون را وانهادند. ذکر سجده در پایان این آیه بیان بروز خضوع کامل و اطاعت محض است. وقتی سجده در برابر رقیب اتفاق می‌افتد که حقانیت او بر دیگری اثبات شود؛ لذا با سجده، به او ایمان می‌آورد و در برابرش تسلیم می‌شود. همین که ساحران این منظره سحرانگیز را دیدند، «مطمئن شدند که غلبه موسی (ع) و اژدها شدن عصا از جانب خدا بوده و از دسترس بشر خارج است. از این رو همگی در برابر او به سجده افتادند.» (طبرسی، ۱۴۱۲: ۲۰/۱۸)

جالب این که قرآن از فروتنی ساحران در پیشگاه حضرت موسی (ع)، تعبیر به "القی" می‌کند. مفهوم "افکنده شدند"، اذعان بر این مطلب دارد که ساحران آن‌چنان تحت تأثیر جاذبه معجزه موسی (ع) قرار گرفتند که گویی بی‌اختیار بر زمین افتادند و سر بر سجده نهادند. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۲۲۸/۱۵) چه، حقانیت موسی (ع) به قدری روشن بود که ساحران نتوانستند خویشتنداری کنند و بی‌اختیار به حالت سجده بر زمین افتادند.

ذکر "ساجدین" به جای ایمان آوردن از آن جهت است که سجده مظهر بروز و ظهور کامل ایمان است و برترین حالت ایمان، در سجده نمود پیدا می‌کند؛ لذا خداوند در آیه شریفه ابتدا "سجده" را که اخص از ایمان است، ذکر می‌فرماید سپس در آیه بعدی از ایمان آن‌ها سخن می‌گوید تا تصریحی بر تصمیم ساحران و اعلام براءت از فرعونیان باشد. «دلیل به سجده افتادن آن‌ها یا ایمانشان بود، یا آن‌چه از معجزه آشکار خداوند مشاهده کرده بودند و یا حق تعالی آنان را به اعطای لطف و توفیق و از روی صدق فرو افکنده بود. (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳: ۴۲۱/۹)

بنابراین صفت "الساجدین" که در آخر آیه مذکور آمده، بازگو کننده ایمان و تسلیم آن‌ها است و با ابتدای آیه و واژه "القی" تناسب و هماهنگی معنایی دارد.

افزون بر آن نفس انسانی دو حالت دارد: علویّ (برتر) و سفلیّ (فروتر). علویّ موقوف به اعمال رحمانی و متخلّق به اخلاق الهی شدن و پیروی رضای سبحانی و آنچه از صاحب این حال ظاهر گردد است و معجزه می‌باشد. سفلیّ موقوف به اعمال شیطانی از جمله سرپیچی از شریعت الهی و اشتغال به معاصی و ملامتی و آنچه از صاحب این حال بروز کند است و آن را استدرّاج گویند و سحر و جادو از این مقوله است. این وصف پایانی، یعنی سجدهٔ ساحران، دلیل بر این است که پایان سحر، تمویه و تزویر است و حقیقتی ندارد ولی معجزه حقیقت و واقعیت دارد. (همان) به این ترتیب با ذکر این وصف در انتهای آیه، اثبات حقانیت موسی (ع) بر ساحران، ایمان آوردن آن‌ها به آیین موسی (ع) و نیز حقیقت داشتن معجزه روشن می‌شود.

۱۱-۶: منقلبون

«قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأُزْجِلَكُم مِّنْ خِلَافٍ وَلَا صُلْبَتِكُمْ أَجْمَعِينَ قَالُوا لَا صَبِيرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ.» (شعراء/۴۹-۵۲)

«گفت:» [آیا] پیش از آن که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ به یقین او همان بزرگ شما است که به شما سحر آموخته است. به زودی خواهید دانست. بی گمان دست‌ها و پاهای شما را از چپ و راست خواهم برید و همهٔ شما را به دار خواهم آویخت.» گفتند: «باکی نیست، ما روی به سوی پروردگار خود می‌آوریم. ما امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را بر ما ببخشد، [چرا] که نخستین ایمان‌آوردگان بودیم.» و به موسی وحی کردیم که: «بندگان مرا شبانه حرکت ده، زیرا شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت.»

"انقلاب" به معنای دگرگون شدن و از حالتی به حالت دیگر در آمدن است. در این آیه ساحران معتقد هستند که تهدید فرعون به قطع دست و پا هیچ اثری ندارد؛ زیرا ضرر آن ناپایدار است. در واقع به سبب آن قطع و صلب، به پاداش پروردگار و ثواب او دست می‌یابند که این منفعتی پایدار است. (شریف لاهیجی: ۱۳۷۳: ۳/۳۶۹) از این رو ساحران گفتند که ما را از مجازات فرعون باکی نیست. ما به سوی پروردگار خویش بازگشته‌ایم، یعنی گناهان ما را می‌بخشد و اجر و ثواب بزرگی به ما عطا خواهد کرد. چه، «مرگ مؤمن سعادت او است. زیرا پس از مرگ، درک رحمت حق است که به بهشت جاودان نایل می‌شود.» (علوی حسینی موسوی، ۱۳۶۰: ۲/۶۳۷) پس

مؤمنان در این صورت از حالت ناپایداری ضرر به منفعتی پایدار خواهند رسید؛ لذا خداوند متعال فرموده است "راجعون"؛ بلکه عبارت "مقلبون" را آورده تا این معنا حاصل شود.

صاحب تفسیر نمونه در این باره می‌گوید: «اما فرعون در این جا کور خوانده بود، زیرا ساحران یک لحظه پیش و مؤمنان این لحظه، همان جادوگرانی که تا لحظه‌ای پیش جزء لشکریان او بودند، لشکریانی که برای خدمت او در آمده و با عزت و شکوه او کار را آغاز کرده بودند، آن‌چنان قلبشان به نور ایمان روشن شده و در آتش عشق خدا داغ گشته بودند که این تهدید فرعون را در حضور جمعیت به طرز بسیار قاطع پاسخ گفتند و نقشه شیطانی او را نقش بر آب کردند، از این رو گفتند: هیچ مانعی ندارد و هیچ گونه زبانی از این کار به ما نخواهد رسید. هر کار می‌خواهی بکن. ما به سوی پروردگاران باز می‌گردیم. «قالوا لا ضیر لنا إلی ربنا مقلبون» (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۲۳۱/۱۵)

در واقع ساحرانی که تا لحظاتی پیش کافر بودند، قلب آن‌ها چندان متحول می‌شود و به چنان ایمان راسخی دست می‌یابند که شدیدترین تهدیدهای فرعون را نادیده می‌انگارند و حتی بالاتر از آن معتقد هستند که «تهدید و عذاب فرعون آن‌ها را به خانه آخرت منتقل می‌کند و پروردگارشان در آن‌جا ایشان را مشمول رحمت خود قرار می‌دهد. آنان مرگ را وسیله رسیدن به خدایشان تلقی می‌کنند». (فضل الله، ۱۴۱۹: ۱۲۸/۱۷) به گفته سید قطب این انقلاب، چنان انقلابی است که تخت سلطنت فرعون را تهدید می‌کند؛ قدرت پوشالی و افسانه‌های او را که این تخت بر پایه آن استوار گشته، منهدم می‌سازد. (قطب، همان: ۹۴۱/۴) یعنی افسانه الوهیت یا افسانه فرزند خدایان بودن فرعون را ویران می‌کند.

پس از واژه "مقلبون" سه مفهوم دریافت شد: اول: تغییر از حالت کفر به ایمان؛ دوم: تغییر و تحول از ضرر ناپایدار فرعون و مرگ به لقای خدای تعالی و بهشت و منفعت پایدار؛ سوم: براندازی حکومت و سلطنت فرعون و الوهیت او و اثبات وحدانیت خداوند.

۶-۱۲: قلیون

«فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشُرُومَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ. وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَادِرُونَ.»

(شعراء/۵۳-۵۶)

«پس فرعون مأموران جمع‌آوری [خود را] به شهرها فرستاد، [و گفت:] «این‌ها عده‌ای ناچیز هستند. و راستی آن‌ها ما را بر سر خشم آورده‌اند، [لی] ما همگی به حال آماده‌باش درآمده‌ایم.»

واژه "فَلَّتْ" گاه بر خواری و ذلت دلالت می‌کند و گاه بر عزت و ارجمندی. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۳۴/۴) آیه "إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ" بر معنای اول و آیه «وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (سبأ/۱۳)، «و اندکی از بندگان من سپاسگزار هستند.»، بر معنای دوم دلالت دارد؛ زیرا هر چیزی که کم نظیر باشد، وجودش ارزشمند و اندک است.

جمله "إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ" در واقع مقول قول محذوف است، چرا که "حاشرین" متضمن معنای ندا است، یعنی صدا می‌زنند و می‌گویند که این‌ها گروهی اندک به شمار می‌آیند. آمدن اسم اشاره "هؤلاء" نیز به منظور تحقیر شأن آن‌ها است که تصریح بعدی، یعنی "شِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ" این معنا را تأکید می‌کند. (ابن عاشور، بی تا: ۱۳۰/۸) کلمه "شِرْذِمَةٌ" با این که خود معنای اندک بودن را می‌رساند، با این حال به منظور تأکید بر قلت، به لفظ "قلیلون" توصیف شده تا معنای "بسیار قلیل" را افاده کند. افزون بر آن احتمال استفاده از این کلمه برای سپاهیان فرعون نیز از میان برود. البته ممکن است "قلیلون" خبر دوم برای "هؤلاء" باشد که مصداق اسم اشاره را مشخص می‌کند. در این صورت صفت "شِرْذِمَةٌ" نیست، ولی معنای آن را تأکید می‌کند.

خداوند در این آیه می‌فرماید که مزدوران فرعون برای گردآوری سپاهیان به هر طرف روانه شدند. این لشکرکشی اشاره به ترس و هراس فرعونیان دارد و بیانگر قدرت و اقتدار موسی (ع) و پیروان او شمرده می‌شود. از مفهوم آیه استنباط می‌شود که خطری بزرگ از جانب موسی (ع) متوجه فرعون بوده است. تا آن‌جا که فرمانروایی چون او که به گمان خود خدای مصریان بود، نیاز به گردآوری سپاهیان و آماده‌باش همگانی پیدا می‌کند! در این صورت «فرعون با گفتن عبارت "إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ"، از شأن و مقام مؤمنان می‌کاهد و با این اقدام قادر به فراهم کردن لشکریان و سپاهیان برای مقابله با ایشان خواهد بود. مگر نه این است که آنان گروهی اندک و ناچیزی هستند؟» (قطب، همان: ۹۴۶/۴)

در واقع فرعون دست به جنگ روانی زده بود تا زمینه لازم را برای بسیج عمومی مردم آماده کند. از این رو دستور داد تا همه جا اعلان کنند که مؤمنان از نظر تعداد و قدرت گروهی اندک هستند: «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ» در واقع می‌خواست بگوید که قدرت و نیروی ما کجا و یاران موسی (ع) کجا؟ آن‌ها در مقایسه با ما قدرتی ندارند، یعنی در مبارزه با این گروه، با توجه به آن همه اقتداری که داریم، به طور قطع پیروز خواهیم بود و جای هیچ نگرانی نیست. بنابراین تعبیر به

"قلیلون" به خوبی بیانگر ترس فرعون از موسی (ع) و قدرت خدای او و اثبات نیازمندی وی به دیگری است؛ حال آن که خدای موسی (ع) بی نیاز مطلق است.

تحلیلی دیگر که می توان از واژه "شرذمة" داشت این است که هر چند این واژه در اصل به معنای گروه اندک و باقیمانده چیزی است؛ اما به لباس پاره پاره نیز "شراذم" گفته می شود. بنابراین علاوه بر معنای اندک بودن، مفهوم تشتت و پراکندگی را نیز در بر دارد. گویا فرعون با این تعبیر می خواست «عدم انسجام قوم بنی اسرائیل را از نظر تعداد نفرات لشکر بازگو کند». (مکارم شیرازی، همان) به همین جهت است که در آیات بعدی می بینیم که فرعونیان گفتند: «وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَادِرُونَ». به این معنا که ما همگی متحد و متفق هستیم، در این شرایط فوق العاده بسیار محتاط می باشیم و اوضاع را زیر نظر داریم. (قرشی، ۱۳۷۷: ۳۵۳/۷) بسیار واضح است که فرعون زیر کانه و به گونه ای ظریف نخست به پراکندگی و اندکی یاران حضرت موسی (ع) اشاره می کند سپس قدرت و اتحاد لشکریان خود را به رخ او می کشد. «فرعون گمان می کرد به مدد قشون بسیار و اقتدار سلطنتی خود بر یاران موسی (ع) غلبه پیدا خواهد کرد. آن ها را دستگیر می نماید و به بدترین شکل ممکن عذاب می کند؛ اما نمی دانست دستی دیگر بالای دست ها است که برای هلاکت فرعون و لشکریانش شتاب می کند». (امین، ۱۳۶۱: ۲۴۷)

فرعون با کاربرد این وصف توانست از نظر روانی بر مردم تأثیر بگذارد، تا به آن جا که می بینیم اصحاب موسی (ع) متزلزل و مردد می شوند و به موسی (ع) می گویند: «فَلَمَّا تَرَأَى الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ» (شعراء/ ۶۱) «پس چون دو گروه همدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند ما بی گمان گرفتار خواهیم شد»، تأکیدهای موجود در این آیه مثل "إِنَّ" و "لَا" به خاطر شدت اهتمام به این خبر است و این جمله در معنای جزع و ناتوانی به کار می رود. (ابن عاشور، بی تا: ۱۳۵/۲)

۱۳-۶: العزیز الرحیم

«فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ فَلَمَّا تَرَأَى الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اصْرِبْ بِعَصَاكَ الْبُحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ وَأَزَلُّنَا تَمَّ الْآخِرِينَ وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.» (شعراء/ ۵۷-۶۸)

«سرانجام، ما آنان را از باغستان ها و چشمه سارها، و گنجینه ها و جایگاه های پر ناز و نعمت بیرون کردیم. [اراده ما] چنین بود، و آن [نعمت ها] را به فرزندان اسرائیل میراث دادیم. پس هنگام برآمدن



آفتاب، آن‌ها را تعقیب کردند. چون دو گروه، همدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: «ما قطعاً گرفتار خواهیم شد.» گفت: «چنین نیست، زیرا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد.» پس به موسی وحی کردیم: «با عصای خود بر این دریا بزن.» تا از هم شکافت، و هر پاره‌ای هم‌چون کوهی سترگ بود. و دیگران را به آن‌جا نزدیک گردانیدیم. و موسی و همه کسانی را که همراه او بودند نجات دادیم. آن‌گاه فرعونیان را غرق کردیم. بی‌گمان در این [واقعه] عبرتی بود، و [لسی] بیش‌ترشان ایمان آورنده نبودند. و به طور قطع پروردگار تو همان شکست‌ناپذیر مهربان است.

در ماجرای حضرت موسی (ع) و فرعون، نشانه‌ای روشن و درسی عبرت‌آمیزی نهفته بود؛ اما اکثر آن‌ها ایمان نیاوردند. گویی چشم‌های آنان بسته، گوش‌هایشان کر شده و قلب‌های آنان به خوابی عمیق فرو رفته است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ». وقتی فرعونیان با دیدن آن همه صحنه‌های عجیب و معجزات الهی ایمان نیاوردند، از این قوم مشرک تعجب مکن و از ایمان نیاوردنشان نگران نباش؛ زیرا تاریخ از این صحنه‌ها بسیار به خاطر دارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۲۴۶/۱۵) غرق شدن فرعونیان در دریا، در واقع همان عذابی بود که به خاطر برخورد با موسی (ع) و مؤمنان داشتند. برای مجازات قوم جبار نیازی نیست که خداوند لشکر فرشتگان را از آسمان اعزام کند، بلکه به وسیله همان آبی که مایه حیات آن‌ها است، فرمان مرگشان را صادر می‌کند. همان دریای نیل که مایه ثروت و اقتدار فرعونیان بود، قبرستان آنان می‌گردد؛ لذا خداوند "العزیز" و شکست‌ناپذیر و از رحمت او است که در این کار هرگز عجله نمی‌کند؛ بلکه سال‌ها به گنهکاران مهلت می‌دهد و معجزه می‌فرستد تا اتمام حجت کرده باشد. هم‌چنین از رحمت او است که بندگان مستضعف و ستم‌دیده را از چنگال اربابان قلدر و زورگو رهایی می‌بخشد. این‌ها دلالت بر "الرحیم" بودن خداوند دارد. البتّه رحمت خداوند عمومیت دارد و فراگیر است: «... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ» (اعراف/۱۵۶)، «... و رحمت من همه چیز را فرا گرفته و آن برای آنان که راه تقوی پیش گیرند و زکات (مال خود به فقیران) می‌دهند و به آیات خدا می‌گروند، آن رحمت را بر آنان حتم و لازم خواهیم کرد.» فقط در پذیرش رحمت حق قابلیت شرط و نیز به ایمان است. «در آخرت غیر مؤمن بوی رحمت خداوند را استشمام نخواهد کرد. اگرچه در دنیا به کفار، فسّاق و ظالمان دولت، مکنّت و جاه داده می‌شود؛ اما از باب رحمت نیست. بلکه باعث فزونی عذاب آن‌ها است.» (طیّب، ۱۳۶۹: ۳۷/۱۰).

نتیجه‌گیری

از آن‌چه گذشت این نتایج را می‌توان دریافت نمود:

۱- تناسب فوایدی ارزشمند و مهم دارد که ضرورت پرداختن به این علم را مشخص می‌نماید؛ از جمله دستیابی به لطایفی در تفسیر آیات، تأکید بر اعجاز قرآن کریم، تقویت عقل و پاسخ‌گویی به شبهات؛

۲- قرآن کریم معجزه‌ای جاودانه است که از طرف خداوند حکیم برای سعادت بشر نازل شده است. در پایان برخی آیات قرآن کریم به تناسب محتوای آیه صفت یا صفاتی چپ‌نشان شده است که با توجه به حکمت خداوند متعال به یقین بی‌هدف و قصد عقلایی نبوده است؛

۳- تناسب و ارتباط میان صفت پایان آیه ممکن است با خود آیه و یا مجموعه آیات قبلی و بعدی آن باشد؛

۴- گاهی نیز تناسب و هماهنگی بین آیات ممکن است به گونه‌ای باشد که بین وصف انتهایی و آیات مرتبط چندین آیه فاصله افتاده باشد؛

۵- در این مقاله تلاش شد با اثبات و بیان روابط موجود میان صفات انتهایی آیات و برخی آیات قبل و بعد در داستان حضرت موسی (ع) در سوره شعراء، تأکید شود که قرآن موجود، وحی الهی بوده و تحریفی در آن رخ نداده است، بنابراین اثبات حکمت آمیز بودن چپ‌نشان کلمات و اثبات اعجاز لفظی کلام خداوند از نتایج و دستاوردهای اصلی این پژوهش بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مآخذ

۱- قرآن کریم

- ۲- ابن عاشور، محمد طاهر (بی تا)، *تفسیر التحریر و التنویر*، تونس: دار السحون للنشر و التوزیع.
- ۳- امین، سیده نصرت (۱۳۶۱)، *مخزن العرفان در علوم القرآن (کنز العرفان)*، تهران: نهضت زنان مسلمان.
- ۴- اوسی، علی و سید حسین میر جلیلی (۱۳۸۱)، *روش علامه طباطبائی در تفسیر المیزان*، تهران: چاپ و نشر بین الملل.
- ۵- ایزدی مبارکه (۱۳۷۶)، *شروط و آداب تفسیر و مفسر*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۶- باقلانی، ابوبکر محمد بن طیب (۲۰۱۳)، *اعجاز القرآن*، تحقیق محمد عبدالمنعم خفاجی، بیروت: دار الجیل.
- ۷- بقاعی، ابراهیم عمر (۲۰۰۶)، *نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور*، تحقیق عبدالرزاق غالب المهدی، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ۸- بکری، امین (۲۰۰۴)، *التعبیر الفنی فی القرآن کریم*، بیروت: دار العلم للملایین.
- ۹- حسینی، محمدرضا (۱۴۰۰)، *کیف نفهم القرآن*، بیروت: مؤسسة الوفاء.
- ۱۰- حسینی بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶)، *البرهان فی تفسیر علوم القرآن*، تهران: بنیاد بعثت.
- ۱۱- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳)، *تفسیر اثنی عشری*، تهران: انتشارات میقات.
- ۱۲- خزاعی نیشابوری، حسین بن علی (۱۳۷۴، ۱۳۶۶)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۱۳- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، *مفردات القرآن*، دمشق: الدار الشامیة.
- ۱۴- رضایی کرمانی، محمد علی (۱۳۷۶)، «جایگاه سیاق در المیزان»، *مجله پژوهشهای قرآنی*، معاونت پژوهش دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی، شماره‌های ۹-۱۰، فصل ؟، صفحه؟
- ۱۵- زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله (۱۲۷۶)، *البرهان فی علوم القرآن*، قاهره: دار التراث.
- ۱۶- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن (۱۴۳۲)، *المناسبات بین الآیات و السور*، تحقیق محمد بن عمر بن بازموال، مکه المكرمة: المكتبة المکیة.
- ۱۷- شریف لاهیجی، محمدین علی (۱۳۷۳)، *تفسیر شریف لاهیجی*، تهران: دفتر نشر داد.
- ۱۸- صدر، محمد باقر (۱۴۱۸)، *دروس فی علم الأصول*، چاپ پنجم، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- ۱۹- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۲)، *تفسیر مجمع البیان*، ترجمه سید ابراهیم میرباقری و دیگران، تهران: انتشارات فراهانی.

- ۲۰- طبری، محمد بن جریر (۱۴۲۲)، *جامع البیان عن تأویل القرآن*، قاهره: مرکز البحوث و الدراسات العربیة و الاسلامیة.
- ۲۱- طبیب، سید عبدالحسین (۱۳۶۹)، *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ دوم، تهران: انتشارات اسلام.
- ۲۲- عرفان، حسن (۱۳۷۹)، *اعجاز در قرآن کریم*، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- ۲۳- علوی حسینی موسوی، محمد کریم (۱۳۶۰)، *تفسیر کشف الحقائق*، ترجمه عبدالمجید صادق نوبری، تهران: بی‌نا.
- ۲۴- فاکر میبدی، محمد (۱۳۸۷)، «سیاق و تفسیر قرآن»، *مجله قیاسات*، پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی، سال ۱۳.
- ۲۵- فضل‌الله، سید محمد حسین (۱۴۱۹)، *من وحی القرآن*، الطبعة الثانية، بیروت: دار الملائک.
- ۲۶- فقهی زاده، عبدالهادی (۱۳۷۴)، *پژوهشی در نظم قرآن*، تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران.
- ۲۷- فولادوند، محمد مهدی (۱۳۷۳)، *ترجمه قرآن کریم*، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و فرهنگ اسلامی.
- ۲۸- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۷)، *تفسیر أحسن الحدیث*، چاپ سوم، تهران: بنیاد بعثت.
- ۲۹- قطب، سید (۱۳۸۶)، *فی ظلال القرآن*، ترجمه مصطفی خرم دل، چاپ دوم، تهران: نشر احسان.
- ۳۰- کاشانی، ملا فتح الله (۱۳۴۴)، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، چاپ دوم، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- ۳۱- معرفت، محمد هادی (۱۳۸۶)، *التمهید فی علوم القرآن*، قم: مؤسسه فرهنگی تمهید.
- ۳۲- _____، (۱۳۷۳)، *تناسب آیات*، ترجمه عزت‌الله مولانی نیا همدانی، قم: بنیاد معارف اسلامی.
- ۳۳- _____، (۱۳۹۰)، *تفسیر اثری جامع*، ترجمه جواد ایروانی، قم: انتشارات تمهید.
- ۳۴- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۵۳)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتاب الاسلامیة.
- ۳۵- هاشمی، حجّت (۱۳۷۰)، *مفصل*، قم: انتشارات حاذق.